



doi: [10.30497/hcr.2023.244114.1076](https://doi.org/10.30497/hcr.2023.244114.1076)



Received: 2022/09/26

Accepted: 2022/12/31

Reviewing the school of natural law and examining the relationship between the Universal Declaration of Human Rights and it

Ali Ansari Baygi*

Abstract

The Universal Declaration of Human Rights is one of the most important and influential documents that casts a shadow on various areas of human life today. It is certain that this document was formed based on different foundations and schools. Examining the foundations of the declaration is important because it plays a role in determining the political and legal positions of every country and civilization. Among these foundations, we can mention the issue of the origin of rights and laws. The school of natural law, which seeks the origin of law in the essence of actions, is the oldest school in answering this issue. The main problem of the article is what is the relationship between the Universal Declaration and the school of natural law? Therefore, this research intends to examine the school of natural law, by referring to the in-text evidence of the declaration and with an inferential analytical approach and with an interpretive approach to some words of the declaration and also using its external references to measure the relationship of the universal declaration with it. The findings of the research show the special connection of the Universal Declaration with this school. The declaration's focus on the position of human dignity, the equality of rights and their inalienability in the introduction of the declaration, as well as the emphasis on its universality and inclusiveness towards religions, races, etc., indicate that the declaration cannot have a valid relationship with the schools of thematic law or the historical school. Rather, it is based on the school of natural law. Although in this field, sometimes non-independent and sometimes independent writings are found; However, the advantage of the present article can be seen in its analytical and interpretation method and its focus on the words of the declaration and its intra-textual and extra-textual centrality.

Keywords: Universal Declaration of Human Rights, Human Rights, Natural Rights, Natural Rights, Positive Rights.

* Ph.D student in the field of Islamic philosophy and theology, University of Tehran, Tehran, I.R.Iran.
ali.ansari.1700@gmail.com

بازخوانی مکتب حقوق طبیعی و بررسی نسبت اعلامیه جهانی حقوق بشر با آن

علی انصاری بایگی*

چکیده

اعلامیه جهانی حقوق بشر از مهم‌ترین و اثرگذارترین اسنادی است که بر ساحت‌های مختلف زندگی بشر کنونی سایه افکنده است. مسلم است که این سند مبتنی بر مبانی و مکاتب گوناگونی شکل گرفته شده است. بررسی بنیان‌های اعلامیه از آن جهت اهمیت دارد که در تعیین مواضع سیاسی و حقوقی هر کشور و تمدنی نقش آفرین است. از جمله این مبانی می‌توان به مسئله خاستگاه و منشأ حقوق و قوانین اشاره کرد. مکتب حقوق طبیعی که خاستگاه حقوق را در ذات اعمال جستجو می‌کند با سابقه‌ترین مکتب در پاسخ به این مسئله است. مسئله اصلی نوشتار آن است که نسبت اعلامیه جهانی با مکتب حقوق طبیعی چیست؟ از این رو این پژوهش در صدد است تا ضمن بررسی مکتب حقوق طبیعی، با رجوع به شواهد درون‌متنی اعلامیه و با رویکردی تحلیلی استنتاجی و با رویکرد تفسیری نسبت به برخی واژگان اعلامیه و نیز استفاده از گزینه‌های بیرونی آن نسبت اعلامیه جهانی با آن را بسنجد. یافته‌های تحقیق نشان از پیوند ویژه اعلامیه جهانی با این مکتب دارد. تمرکز اعلامیه بر جایگاه حیثیت انسانی، یکسان بودن حقوق و انتقال‌ناپذیری آن‌ها در مقدمه اعلامیه و نیز تأکید بر جهان‌شمولی و فراگیری آن نسبت به ادیان، نژادها و... بیانگر آن است که اعلامیه نمی‌تواند نسبت معتبری با مکاتب حقوق موضوعه یا مکتب تاریخی داشته باشد بلکه مبتنی بر مکتب حقوق طبیعی است. اگرچه در این زمینه نگاه‌های گاه غیرمستقل و گاه مستقل یافت می‌شود؛ لکن می‌توان وجه امتیاز نوشتار حاضر را در روش تحلیلی و تفسیر آن و تمرکز بر واژگان اعلامیه و محوریت درون‌متنی و برون‌متنی آن دانست.

واژگان کلیدی: اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق بشر، حقوق طبیعی، قانون طبیعی، حقوق موضوعه.

* دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، جمهوری اسلامی ایران.
ali.ansari.1700@gmail.com

مقدمه

زندگی بشر همواره با حس سودجویی و منفعت‌طلبی همراه بوده است، از این‌رو بشر از ابتدا در نهم خویش زشتی خودسری و ظلم را تجربه می‌کرد و در جستجوی عدالت بود. پس از آنکه زندگی انسان، صورتی پیچیده‌تر به‌خود گرفت و آدمی مفاهیمی مثل دولت و حکومت را دریافت، عدالت و ظلم را در ارتباط با دولت و حاکمیت نیز معنا کرد؛ چراکه برخی از ظلم‌ها و تعدی‌ها به انسان توسط حاکمان و دولتمردان بود.

مبارزه با ظلم دولتمردان، دغدغه مهم اندیشمندانی بود که به حقوقی ثابت و غیرقابل خدشه به‌نام حقوق طبیعی باور داشتند. آن‌ها حقوق طبیعی را فراتر از آن می‌دانستند که بشری یا دولتی بخواهد آن را تغییر دهد یا مخدوش سازد؛ لذا نظریه حقوق طبیعی را به‌عنوان افساری برای خودسری حاکمان طرح می‌کردند و در صدد تنظیم حقوق بشر بر مبنای آن بودند.

پس از گذشت قرن‌ها از حیات فردی و اجتماعی بشر، هنوز مسئله حقوق بشر به‌قوت خود باقی است تا جایی که به دردی فراگیر و بین‌المللی تبدیل شده و زمینه شکل‌گیری معاهدات و اعلامیه‌هایی شده است که مهم‌ترین آن‌ها اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

از آنجاکه پیش از تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، مکاتب و نظریه‌های مختلفی به مخالفت با حقوق طبیعی برخاستند، این مسئله طرح می‌شود که آیا اسناد حقوقی در عرصه‌های بین‌المللی مبتنی بر کدامین مکتب و دیدگاه هستند؟ نظر به فراگیری و اهمیت اعلامیه جهانی حقوق بشر، این مسئله نسبت به این اعلامیه به‌صورت جدی‌تر مطرح است.

بررسی این مسئله از آن‌جهت دارای اهمیت است که امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌عنوانی سندی اثرگذار در روابط کشورها با یکدیگر است؛ لذا تبیین مبانی اعلامیه جهانی و بررسی نسبت آن با مکاتب حقوقی می‌تواند در تعامل کشورهای مختلف با اعلامیه جهانی مؤثر باشد.

از این‌رو این پژوهش با روشی تحلیلی ضمن اشاره به مسئله «خاستگاه حق در مکاتب حقوقی» به تبیین «چیستی مکتب حقوق طبیعی» و «ویژگی‌های حقوق طبیعی» می‌پردازد. پس از آن نیز با روشی تحلیلی استنتاجی و با بهره‌گیری از تفسیر برخی

واژگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، نسبت آن با مکتب حقوق طبیعی و بی‌ارتباطی آن با دیگر مکاتب حقوقی را بررسی خواهد کرد. این مهم نیز در سه بخش «مقدمه اعلامیه»، «مواد اعلامیه» و «قرائن بیرونی» مورد توجه خواهد بود.

۱. پیشینه پژوهش

در موضوع نوشتار پیش‌رو نگاه‌های ارزشمندی در قالب مقالات یا در میان صفحات کتاب‌ها یافت می‌شود. بخشی از آن‌ها به تبیین نظریه حقوق طبیعی و ویژگی‌های آن می‌پردازند که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های مربوط به فلسفه حقوق همانند فلسفه حقوق نوشته دکتر ناصر کاتوزیان اشاره کرد. همچنین نوشتارهای دیگری در تبیین حقوق بشر و مبانی آن وجود دارد که از آن جمله می‌توان به مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر و دیگر مقالات موجود در این زمینه اشاره کرد. با وجود این اما موضوع نوشتار حاضر، نه مفهوم عام حقوق بشر بلکه تمرکز بر اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان متن حقوقی خاص در عرصه بین‌الملل و بررسی نسبت آن با مکتب حقوق طبیعی است. همچنین از آن جهت که روش بررسی این مسئله در این مقاله توجه به شواهد مختلفی از مقدمه و متن اصلی اعلامیه و تمرکز بر واژگان آن است، می‌توان متن حاضر را نگاه‌های ممتاز از دیگر مکتوب‌ها در این موضوع دانست.

۲. خاستگاه حق در مکاتب حقوقی

در طول تاریخ اندیشمندان مختلفی در صدد پاسخ به این پرسش بوده‌اند که منشأ هر حقی چیست و بر چه اساس می‌توان حق را از ناحق متمایز ساخت؟ در پاسخ به این پرسش مکاتب گوناگونی شکل گرفتند. مکتب حقوق طبیعی اصول تمامی حقوق و قوانین را در ذات اعمال می‌داند و معتقد است طبیعت اعمال بدون در نظر گرفتن خواست و اراده انسان و دولت‌ها اقتضای حسن، قبح، باید یا نباید را دارد. در مقابل مکتب تاریخی حقوق معتقد است هر حقی بر بستر تاریخی جوامع شکل می‌گیرد و متناسب با آداب و رسوم فرهنگی هر جامعه که در آن بستر رشد یافته‌اند، پدیدار می‌شوند (اسلامی‌پناه، ۱۳۹۸، صص. ۱۲-۱۳). مکتب تحقیقی حقوق نیز باور دارد که آن چیزی بایستی منشأ، مبنا و معیار حق و قانون باشد که واقعیت عینی و ملموس داشته باشد و بتوان آن را با روش تجربی درک کرد. آنچه در واقعیت مشاهده می‌شود این

است که تمام حقوق و قوانین برخاسته از حس سودجویی و مصلحت‌گرایی بشر است. این دیدگاه در امتداد نظریه‌های سودگرایانه هیوم^۱ (هیوم، ۱۳۷۷، صص. ۷۹-۸۴) مطرح است. در این نگاه آنچه به قوانین اعتبار می‌بخشد اراده دولت‌ها (آن‌گونه که در مکتب تحقیقی دولتی یا مکتب حقوق موضوعه است) یا تأثیر اقتضائات اجتماعی در سودجویی و مصلحت‌گرایی انسان (آن‌گونه که مکاتب تحقیقی اجتماعی با نگاه جامعه‌شناسانه بدان معتقدند) است که هر دو برخاسته از نگرش‌های تجربه‌گرایانه و مبتنی بر نظریه‌های سودگرایایی یا مصلحت‌سنجی هستند.

۱-۲. چستی مکتب حقوق طبیعی

مکتب «حقوق طبیعی» یا «حقوق فطری» منشأ حقوق و الزام آن‌ها را در طبیعت و ذات رفتارها جستجو می‌کند. سابقه این نظریه را در دوره باستان دانستند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص. ۴۴). اگرچه امروزه استعمال واژه طبیعت به معنای جهان مادی است ولی حقوق طبیعی لزوماً به معنای حقوق مادی نیست. «حقوق طبیعی یا فطری گزاره‌ای است مشعر بر امتیازاتی که به انسان به‌صرف آنکه واجد عقل و قوه تشخیص ذاتی عدل و ظلم به‌عنوان دو معیار معتبر برای تمیز خوب از بد و درست از نادرست فارغ از زمان و مکان است، تعلق می‌گیرد و او آن را مبنا و ضابطه اصلی شکل بخشنده به روابطش با دیگران و نیز حکومت و دولت قرار می‌دهد» (شه‌وردی، ۱۳۸۴، ص. ۷۴).

سابقه این مکتب را تا زمان ارسطو^۲ و افلاطون^۳ نیز جستجو می‌کنند (طالبی، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۱). محور اساسی حقوق طبیعی این است که باید‌ها و نباید‌های انسان در اختیار انسان نیست بلکه امری و رای اراده افراد و دولت‌هاست؛ برخلاف دیدگاه‌هایی که حقیقت قوانین و حقوق را اراده دولت‌ها که برخاسته از اقتضائات اجتماعی، اراده حاکمیتی یا رسوبات تاریخی دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص. ۱۹۲). همان‌گونه که موجودات عالم طبیعت آفریده انسان نیستند، آدمی در تعیین حقوق طبیعی نیز نقشی ندارد؛ لذا اجماع بشر بر نیکی یا زشتی عدالت، هیچ دخالتی در حُسن واقعی آن ندارد و از ارزش آن نمی‌کاهد (جاوید، ۱۳۹۲، ص. ۶۲). اندیشمندان مختلفی معتقد به حقوق

1. Hume
2. Aristotle
3. Plato

طبیعی هستند؛ به عنوان مثال افلاطون معتقد است برخی امور بدون توجه به فایده‌شان خوب یا بد هستند (افلاطون، ۱۳۹۸، ج ۲، ص. ۹۱۲).

اگرچه عبارت فوق مشتمل بر واژگانی همچون قانون یا حقوق طبیعی نیست ولی محتوای حقوق طبیعی به عنوان قوانین و حقوقی ثابت که در اختیار بشر و دولت‌ها نیست در این عبارات مشهود است. سیسرو^۱ در روم باستان نیز تصریح می‌کند که عدالت به صرف خود و فی‌نفسه مطلوب است (هیدن^۲، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۱۲۸). آکویناس در قرون وسطی نیز حقوق طبیعی را قوانین ابدی و سرمدی می‌دانست که عقل الهی به آن حکم می‌کند و آدمی هم به‌خاطر بهره‌ای که از عقل الهی دارد، چنین حکمی خواهد داشت (هیدن، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۱۱۹). نگرش دینی آکویناس^۳ به حقوق طبیعی تا زمان گروسوس^۴ تداوم یافت تا اینکه گروسوس بخشی از قوانین الهی را در زمره حقوق موضوعه قلمداد کرد و حقوق طبیعی را به‌گونه‌ای تفسیر کرد که حتی وابسته به اراده پروردگار هم نباشد (Grotius, 2001, p. 9). این مهم در اندیشه پس از او نیز تداوم یافت تا جایی که زمینه بروز قرائت‌های لیبرال از حقوق طبیعی در اندیشه‌های لاک^۵ فراهم آمد؛ البته خود لاک سعی در تبیین دینی از حقوق طبیعی دارد (فریمن^۶، ۱۳۸۴، ص. ۳۹۲)، ولی تأثیر اندیشه‌های او بر لیبرالیسم سیاسی و حقوقی قابل‌انکار نیست.

دیدگاه گروسوس را می‌توان اولین قدم برای سکولار شدن حقوق طبیعی دانست؛ دیدگاهی که حقوق طبیعی را خارج از حوزه دین و مذهب تعریف کرد. از این‌روست که برخی قرن شانزده و هفده میلادی را آغاز عقلانیت در حقوق طبیعی دانسته به این معنا که حقوق طبیعی، حقوقی دینی نیستند بلکه حقوقی عقلانی هستند (جاوید، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۹۴). حقوق طبیعی تا عصر اثبات‌گرایی تجربی رونق بسیار یافت تا اینکه دیدگاه‌های حس‌گرایانه و تجربی این عصر زمینه را برای نقد حقوق طبیعی و ظهور مکاتب تاریخی و تجربی فراهم کرد. اگرچه این انتقادات، زمینه را برای افول مکتب حقوق طبیعی فراهم کرد، ولی نتوانست این مکتب را کاملاً طرد کند.

1. Cicero
2. Hayden
3. Aquinas
4. Grosius
5. Locke
6. Freeman

۲-۲. ویژگی‌های حقوق طبیعی

آشکار است که حقوق طبیعی در طی زمان قرائت‌های مختلف و گاه متفاوت را به خود دیده است. باوجوداین در تمام این نظریه‌ها، برای حقوق طبیعی دو ویژگی اساسی برشمرده می‌شود:

۲-۲-۱. ذاتی بودن

حقوق طبیعی قوانینی هستند که در ذات اعمال نهفته‌اند. منبع اصلی قوانین، اموری هستند که به خودی خود و به تنهایی حسن یا قبح دارند. حقوق طبیعی وابسته به اتفاق یا اختلاف آراء بشر نیست. نمونه بارز این قوانین و حقوق، نیکویی عدالت است که حتی اگر انسان‌ها بدان پایبند نباشد یا اگر بر زشتی آن اتفاق داشته باشند، از نیکویی آن نمی‌کاهد؛ بنابراین عوامل خارجی مثل آزاده و خواست انسان‌ها یا دولت‌ها بر این حقوق اثرگذار نیست. به جهت اینکه حقوق طبیعی توسط هیچ شخصی وضع نشده است، سلب یا تغییر آن‌ها نیز از اختیار انسان‌ها خارج است. از این‌روست که در نگاه بیشتر متفکران (به‌جز افرادی همچون استامر^۱) اصول حقوق طبیعی در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت و فراگیر هستند (هیدن، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۱۱۸). بدین‌جهت است که کانت حقوق و قوانین حقیقی را حقوق و قوانین طبیعی ثابت و ذاتی می‌داند و قوانین مدنی وضع شده در جوامع مختلف را صرفاً تضمین‌گر آن‌ها می‌داند نه معین‌کننده (کانت^۲، ۱۳۹۳، ص. ۹۶).

۲-۲-۲. عقلی بودن

عقل اساسی‌ترین ابزار آدمی برای کشف نیکویی یا ناپسندی ذاتی اعمال است. آکویناس به‌صراحت به عقلانی بودن آن تصریح می‌کند (هیدن، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۱۲۹). اگرچه عقلانیت، یک اصل در شناخت قوانین طبیعی است، ولی برخی مثل افلاطون عقل و اندیشه را مختص حکیمان دانسته، در نتیجه تشخیص قوانین طبیعی را به ایشان واگذار کرده و آن را همگانی نمی‌داند برخلاف همچون سیسرو که عقل عمومی بشر را برای شناخت آن کافی می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص. ۴۶)؛ البته عقلانی بودن حقوق

1. Stamler
2. Kant

طبیعی به معنای بداهت آن نیست؛ لذا اینکه عموم مردم ادراکات دقیقی نسبت به مفاهیم و مصادیق حقوق و قوانین طبیعی ندارند، ضرری به عقلی بودن آن وارد نمی‌سازد (اشتراوس^۱، ۱۳۷۳، ص. ۲۷).

۳. نسبت اعلامیه جهانی حقوق بشر و مکاتب حقوقی

پس از مرور اجمالی پاسخ‌های مکاتب حقوق در باب خاستگاه حق، ضروری است نسبت میان اعلامیه جهانی حقوق بشر و این مکاتب بررسی شود. اساسی‌ترین راهکار برای پاسخ به این مسئله، بررسی متن اصلی اعلامیه است. مقدمه و مواد اصلی اعلامیه، متشکل از الفاظی است که قرائن و شواهدی بر همسویی یا ناهمسویی اعلامیه با هر یک از این مکاتب را نمایان می‌سازد.

۳-۱. نسبت اعلامیه جهانی و مکتب حقوق طبیعی

اعلامیه جهانی، نمودار حقوق و وظایفی خاص در قبال بشر است. اولین پرسش در برابر این اعلامیه، سؤال از ریشه و منبع حقوق اعلامی در آن است. پاسخ به این پرسش، نسبت اعلامیه با مکاتب حقوقی پیش‌گفته از جمله مکتب حقوق طبیعی، مکتب حقوق موضوعه (دولتی)، مکتب تاریخی حقوق و مکتب اجتماعی حقوق را مشخص می‌سازد.

اگرچه برخی (آن‌گلدون^۲، ۱۳۸۹، صص. ۵۱-۶۸) اعلامیه جهانی را فرافرهنگ می‌دانند چراکه در نشست‌های پیرامون تدوین اعلامیه، سخنان صریحی پیرامون مبانی آن به میان نیامده است بلکه تنوع فرهنگی که میان تصویب‌کنندگان آن وجود داشته، نشان‌دهنده فرافرهنگ بودن اعلامیه است؛ لکن باید توجه داشت فرافرهنگ بودن اعلامیه به معنای آن نیست که هیچ مبانی فکری، فلسفی و حقوقی در آن وجود ندارد بلکه با توجه به قرائن و شواهد موجود در متن اعلامیه که در ادامه بیان خواهد شد، به‌خوبی به بنیان اعلامیه جهانی در سخن از خاستگاه حقوق مشخص می‌شود. در نگاه اولیه از آنجاکه اعلامیه جهانی، حاصل توافق نظر کشورهای مختلف است، ممکن است شالوده اعلامیه، مبتنی بر نظریه حقوق موضوعه دانسته شود به این معنا که

1. Strauss
2. Angledon

حقوق بشری که در اعلامیه از آن‌ها سخن گفته شده است، به سبب توافق و قانون‌گذاری این کشورها اعتبار یافته است؛ بنابراین الزام‌آوری اعلامیه متأثر از اراده کشورهای عضو بوده و سرچشمه آن خواست اعضای سازمان ملل متحد بوده است؛ لکن به نظر می‌رسد صرف توافق کشورهای مختلف بر اعلامیه جهانی، دلیل معتبری بر همسویی اعلامیه با نظریه حقوق موضوعه نیست. هرچند هر حقی تا زمانی که صورت قانونی به خود نگیرد، لازم‌الاجرا نبوده و فاقد ضمانت اجرایی است، لکن این به معنای این نیست که ریشه و منشأ هر حقی، صرفاً وضع آن توسط قانون‌گذاران یا دولت‌ها است. به عبارت دیگر هر قانونی توسط دولتی وضع می‌شود؛ اما اینکه آیا منبع این الزام قانونی حیثیت ذاتی انسان یا اقتضائات اجتماعی و تاریخی است یا اینکه هیچ منبعی جز اقتدار دولت در وضع قوانین ندارد، سخنی دیگر است. افزون بر اینکه اگر اعلامیه جهانی مبتنی بر دیدگاه دولتی حقوق (حقوق موضوعه) باشد، بایستی سازمان ملل را همچون دولتی مستقل صاحب اقتدار و اراده مستقل دانست، درحالی‌که وجود دولت فراگیر جهانی، محل بحث و مناقشه‌ای خارج از حوصله نوشتار است.

از این رو، صرف توافق کشورهای عضو دلیل معتبری بر نسبت اعلامیه جهانی با حقوق موضوعه نیست بلکه توجه به مقدمه و مواد اعلامیه جهانی و دیگر قرائن، بیانگر آن است که این اعلامیه در صدد تبیین موارد و مصادیقی مبتنی بر نظریه حقوق طبیعی است. گفتنی است در این عنوان صرفاً به این مهم پرداخته می‌شود که اعلامیه در صدد است تا حقوق خود را بر بنیان حقوق طبیعی پایه‌گذاری کند؛ اما اینکه چه مقدار موفق بوده است و آیا حقوق اعلامی در آن به درستی همسو با اقتضای طبیعی و ذاتی بشر بوده است یا نه، مسئله‌ای است که در بخش‌های آتی بدان پرداخته خواهد شد. از جمله قرائنی که می‌توان بر نسبت اعلامیه جهانی و حقوق طبیعی اقامه کرد، موارد زیر است:

۳-۱-۱. مقدمه اعلامیه

با توجه به نقش مقدمه در تفسیر نگاه‌های حقوقی و شناخت مبانی آن‌ها، در این بخش می‌توان به قرائنی چند که نشانگر قرابت اعلامیه جهانی با حقوق طبیعی است، اشاره کرد:

۱- عبارت «حیثیت، مقام و کرامت ذاتی»^۱ به صراحت نشانگر آن است که حقوق اعلامی در اعلامیه جهانی برخاسته از این حیثیت است و وابسته به قانون‌گذاری دولت‌ها، اقتضائات اجتماعی، اقتصادی و تاریخی نیست. «از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی تمامی اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد».

۲- عبارت «حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر»^۲ در متن فوق از اعلامیه، قرینه‌ای دیگر بر تقابل اعلامیه جهانی با مکتب حقوق موضوعه و مکاتب تاریخی و اجتماعی حقوق است چراکه از منظر این مکاتب، بشر فاقد حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر است بلکه حقوق و قوانین در هر زمان و مکانی تابع اراده دولت، شرایط تاریخی، بسترهای فرهنگی، اقتضائات اجتماعی و... خواهد بود، در نتیجه جهان‌شمول و فرازمانی نخواهند بود؛ البته طبق آنچه در بخش‌های پیشین بیان شد، در نظریه حقوق طبیعی هم دیدگاهی مبنی بر نسبت حقوق طبیعی وجود دارد؛ لکن تمامی باورمندان به این مکتب، چنین دیدگاهی ندارند. اعلامیه جهانی نیز از این قبیل است و به حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر بشر معتقد است.

۳- واژه «تمامی اعضای خانواده»^۳ که بیانگر فراگیری و عمومیت حقوق اعلامی برای نوع انسان اعم از انسان‌ها فعلی و یا انسان‌های آینده است. عمومیت این تعبیر مقابله‌ای اساسی با مکاتب اجتماعی و تاریخی و نیز مکتب حقوق موضوعه دارد چراکه در این مکاتب منبع و ریشه قوانین و حقوق، اموری محدود است؛ اعم از محدودیت زمانی، مکانی، نژادی و... در نتیجه شامل افراد خاصی از انسان می‌شود و فاقد فراگیری است. در مقابل در مکتب حقوق طبیعی از آنجا که منشأ قوانین حیثیت ذاتی نوع بشر است، اختصاص به افراد خاص در زمان یا مکان مشخص ندارد. از این رو، این تعبیر نشان از نسبت پایدار بین اعلامیه جهانی و حقوق طبیعی است.

۳-۱-۲. مواد اعلامیه

متن اعلامیه جهانی متشکل از ۳۰ ماده است که هر یک بیانگر حقی از حقوق انسان

1. Inherent dignity
2. The equal and inalienable rights
3. All members of the human family

هستند. در جای جای اعلامیه می‌توان مشاهده کرد که اعلامیه جهانی با حقوق موضوعه و مکاتب تاریخی و اجتماعی حقوق نسبتی ندارد. مجموعه این قرائن را می‌توان در دو عنوان قرار داد:

۱- عمومیت و فراگیری

آن‌چنان‌که بیان شد، نظریه‌های تاریخی، اجتماعی و حقوق موضوعه منشأ اعتبار گزاره‌های حقوقی را اموری می‌دانند که محدود به زمان، مکان یا افراد خاصی از انسان خواهد بود. براین اساس اگر مواد اعلامیه، حقوق بشر را مختص به زمان، مکان و افراد خاصی نداند بلکه آن را حق تمام ابناء بشر اعلام کند، نسبتی با این نظریه‌های نخواهد داشت؛ به‌عنوان مثال در ماده ۱ به‌صراحت آزادی را حق تمام انسان‌ها می‌داند و می‌گوید: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». در همین ماده، تصریح به برخورداری انسان‌ها از حقوق برابر، هرگونه احتمالی درباره نسبت اعلامیه جهانی با مکاتب تاریخی، اجتماعی و دولتی حقوق را نفی می‌کند. نظیر این عمومیت و فراگیری را می‌توان در دیگر مواد اعلامیه (ماده ۲ تا ۳۰) نیز مشاهده کرد چراکه حقوق بشر را برای تمام آحاد انسانی می‌داند.

۲- نفی تفاوت‌های نژادی، جنسی، دینی و...

برخی از مواد اعلامیه به‌وضوح بیان شده است که تفاوت‌های نژادی، جنسی، دینی، ملیتی مانع دستیابی انسان به حقوقش نیست. این در حالی است که مکاتب اجتماعی و تاریخی حقوق نژاد، دین و به‌ویژه ملیت را مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری گزاره‌های حقوقی می‌دانند. ماده ۲ اعلامیه جهانی می‌گوید: «هرکسی می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد»؛ البته این قرینه صرفاً با مکاتب اجتماعی و تاریخی حقوق ناسازگار است. دیگر مکاتب مثل حقوق موضوعه (مکتب دولتی) نسبت به نادیده‌انگاری تفاوت‌های پیشین ساکت است. چه‌بسا اراده دولتی بر نادیده گرفتن این تمایزها و اراده دولتی دیگر بر لحاظ آن‌ها باشد؛ بلکه چه‌بسا حاکمیت

یک کشور در زمانی خاص نژاد و دین را عاملی برای تفاوت حقوق و قوانین افراد انسان بداند؛ اما در زمانی دیگر آن‌ها را در قانون‌گذاری خویش دخیل نکند. از این رو نادیده‌انگاری نژاد، دین و... در اعلامیه جهانی نیز می‌تواند برخاسته از اراده دولت‌های عضو سازمان ملل باشد؛ بنابراین این قرینه صرفاً نشانگر بیگانه بودن اعلامیه جهانی با مکاتب اجتماعی و تاریخی است، ولی نسبت به مکاتب دیگر مثل مکتب حقوق موضوعه چنین نیست.

۳-۱-۳. قرائن دیگر (قرائن بیرونی)

در کنار شواهدی که تاکنون از مقدمه و متن اصلی اعلامیه جهانی اشاره شد، می‌توان شواهد دیگری بر ناسازگاری اعلامیه با مکاتب تاریخی، اجتماعی و دولتی حقوق نیز ارائه کرد. اگرچه اعتبار این شواهد به اندازه قرائن پیش گفته نیست و در زمره قرائن فرعی قرار می‌گیرد؛ لکن می‌تواند به‌عنوان مؤید و کمک‌رسان برای قرائن پیشین باشد. بخشی از این شواهد عبارت‌اند از:

۱- شرایط زمانی و تاریخی

اعلامیه جهانی حقوق بشر، در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل متحد پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم به تصویب رسید. درحقیقت سازمان ملل متحد، امتداد جامعه مللی بود در رسیدن به اهداف و آرمان‌هایش ضعیف ظاهر شد؛ از این رو کشورهای مثل آمریکا پیش از اتمام جنگ جهانی دوم، در صدد تأسیس سازمانی بودند که هم اشکال‌ها و نواقص حقوق بشری جامعه ملل را نداشته باشد و هم بتواند از ظلم، کشتار و جنگ جلوگیری کند. آرمان مقابله با جنگ و ترویج صلح را می‌توان در ماده ۱ از فصل اول اساسنامه سازمان ملل مشاهده کرد؛ آنجا که می‌گوید: «مقاصد ملل متحد به قرار زیر است: ۱- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین‌منظور به عمل آوردن اقدام‌های دسته‌جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدها علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجودات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل».

محرومیت‌های ناشی از جنگ جهانی اول و دوم، کشورها را بیش‌ازپیش در صدد

تدوین این اعلامیه قرار داد. از این رو اساس تدوین اعلامیه‌ای از حقوق بشر چیزی جز ممانعت افراد و دولت‌ها از تعدی و تجاوز به حقوق بشر به‌ویژه حق حیات، آزادی و... نبود. این همان خاستگاه اصلی مکتب حقوق طبیعی است که در ابتدای سخن بدان اشاره شد. مکتب حقوق طبیعی نیز مهم‌ترین دیدگاه برای محدودیت افسارگسیختگی و خودکامگی بشر به‌ویژه سلاطین و دولت‌ها بوده است. از آن جهت که تدوین اعلامیه جهانی جز برای مقابله با ستم نبوده است؛ در نتیجه نمی‌توان آن را همسو با دیدگاه‌هایی دانست که منافع، اقتضانات و اراده دولت‌ها را محور حقوق و قوانین می‌دانند.

۲- متمم‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر

پس از آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب سازمان ملل رسید و به‌عنوان معیاری مشترک برای حقوق بشر اعلام شد، میثاق‌نامه‌ای برای تکمیل اعلامیه و الزام آن تدوین شد. در مقدمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی حقوق بشر به‌صراحت به تأثیرگذاری حیثیت ذاتی و کرامت انسانی بر مفاد میثاق اشاره شده است: «کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام شده است، شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشر مبنای آزادی - عدالت و صلح در جهان است. با اذعان به اینکه حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است...».

عبارت فوق نشانگر رابطه این میثاق با مکتب حقوق طبیعی است و از آنجاکه این میثاق مکمل اعلامیه جهانی است، می‌تواند نشانه‌ای فرعی دیگری از نسبت اعلامیه جهانی با مکتب حقوق طبیعی باشد.

۳- تفسیرهای قضایی پیرامون حقوق بشر

برداشت‌ها و تفاسیر ارائه شده از سوی مجریان و قاضیان قوانین از جمله مواردی است که می‌تواند در فهم و استنباط از اسناد حقوقی مؤثر باشد. اگرچه این موارد، به‌صورت کامل اراده قانون‌گذار را نمایان نمی‌سازد، ولی می‌تواند به‌عنوان قرینه‌ای فرعی، مؤیدی بر معنای خاص باشد. نسبت به اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز برداشت‌هایی وجود دارد که نشانگر ناهمسویی اعلامیه با مکتب حقوق دولتی (موضوعه) است.

قاضی تاناکا^۱ درباره اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: «نقش کشورها در زمینه استانداردهای حقوق بشری صرفاً نقش اعلامی است؛ بنابراین معاهدات بین‌المللی که در واقع توافق‌نامه‌هایی بین این کشورهاست، استانداردهای حقوق بشری موجود معتبر و لازم‌الاجرا را صرفاً اعلام می‌کنند» (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص. ۱۹۷).

باورمندان به حقوق موضوعه، قانون را حقیقتی جز اراده دولت و حاکمیت نمی‌دانند در نتیجه قانون‌گذار نقش پدیدارکننده آن را بر عهده دارد؛ برخلاف دیگرانی که قانون‌گذاری را وضع حقوق و قوانین نمی‌دانند بلکه کشف حقوق و قوانینی می‌دانند که اقتضای طبیعت انسان، حیات تاریخی و یا اقتضائات اجتماعی او بوده است. براین اساس دیدگاه قاضی تاناکا مؤیدی است بر اینکه اعلامیه جهانی، بر بنیان حقوق موضوعه بنا نشده است.

شاید بتوان مبنای قضاوت قاضی تاناکا را چنین بیان کرد که اعلامیه حقوق بشر توسط هیچ دولتی تعیین و تصویب نشده است. تعهد دولت‌ها به پایبندی به آن هم نمی‌تواند معیاری برای قراردادی بودن اعلامیه جهانی باشد؛ زیرا اگر چنین باشد امکان آن وجود دارد که دولتی با خواست خود از تعهد به اعلامیه انصراف دهد، درحالی‌که شمولیت اعلامیه حقوق بشر به گونه‌ای است که حتی دولت‌هایی که در تصویب آن نقش نداشته یا دولت‌های غیر عضو را نیز دربرمی‌گیرد. همچنین اگر دولتی قانونی مغایر با حقوق بشر را وضع کند، در جامعه بین‌الملل سرزنش خواهد شد. به‌دیگریان اگر اعلامیه صرفاً قراردادی باشد که توسط چند دولت وضع شده است، بایستی قوانین داخلی کشورها بر آن مقدم باشد یا درنهایت در عرض آن به حساب آید درحالی‌که چنین نیست.

نتیجه‌گیری

از آنچه تا کنون گفته شد، مکتب حقوق طبیعی دیدگاهی است که خاستگاه حقوق و قوانین را در ذات اعمال و طبیعت آن جستجو می‌کند. در نتیجه ارزش رفتار انسان و نیز بایسته‌های حقوقی را اقتضای ذاتی اصول رفتار آدمی می‌داند و عقل را مهم‌ترین و کارآمدترین راه برای کشف این اقتضائات ذاتی بیان می‌دارد. تبلور این مکتب در

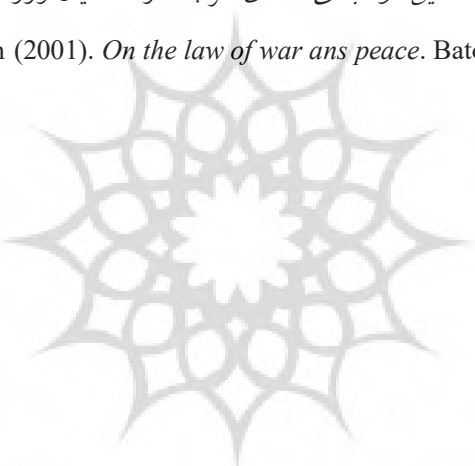
اعلامیه جهانی نیز به وضوح مشاهده می‌شود. هرچند اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب سازمان ملل رسیده و بر اساس رأی کشورهای عضو اعلام شده است، ولی این به معنای آن نیست که اعلامیه جهانی، مبتنی بر نظریه حقوق موضوعه (قراردادی) پایه‌گذاری شده باشد. قرائن مختلفی در این زمینه وجود دارد که ناهم‌سویی اعلامیه جهانی با نظریه حقوق موضوعه را بیان می‌کند. دیگر شواهدی نیز وجود دارد که نه تنها ناسازگاری اعلامیه جهانی با مکتب دولتی حقوق (حقوق موضوعه) را آشکار می‌سازد بلکه پیوند میان اعلامیه با دیدگاه اجتماعی و تاریخی را نیز مخدوش می‌کند. بر اساس این شواهد، اعلامیه جهانی با مکاتب تحققی و تجربی حقوقی موافقتی ندارد بلکه به صورت واضح می‌توان اثرهای حقوق طبیعی را در این اعلامیه مشاهده کرد، به ویژه آنجا که از خودسری مذمت کرده و سخن از حیثیت و کرامت ذاتی انسان را مبنای حقوق اعلامی خویش می‌داند.

کتابنامه

- آن‌گلدون، مری (۱۳۸۹). مبانی حقوق بشر، کاری نیمه‌تمام. ترجمه علیا هاشمی، حقوق بشر، (۹).
- اسلامی‌پناه، علی (۱۳۹۸). مکتب تاریخی حقوق. دانشنامه‌های حقوقی، (۲).
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳). حقوق طبیعی و تاریخ. ترجمه باقر پرهام، تهران: آگاه.
- افلاطون (۱۳۹۸). دوره آثار افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.
- جاوید، محمدرضا (۱۳۸۷). نظریه نسبیّت در حقوق شهروندی. تهران: گرایش.
- جاوید، محمدرضا (۱۳۹۲). نظریه نسبیّت در حقوق شهروندی و حقوق طبیعی بشر. حقوق بشر، (۱ و ۲).
- شه‌وردی، احمد (۱۳۸۴). مکتب حقوق طبیعی. تهران: همراه.
- طالبی، محمدحسین (۱۳۸۵). قانون طبیعی و نقش آن در فلسفه حقوق یونان باستان. معرفت فلسفی، (۴).
- فریمن، مایکل (۱۳۸۴). حقوق بشر، دین و سکولاریسم. ترجمه محمد حبیبی مجنده، مبانی نظری حقوق بشر؛ مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر،

۴۰۲-۳۸۹

- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۸۸). حقوق بشر در جهان معاصر. تهران: شهر دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). فلسفه حقوق. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۳). فلسفه حقوق. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
- هیدن، پاتریک (۱۳۹۲). فلسفه حقوق بشر. ترجمه مهدی یوسفی و رضا علیمیرزایی، تهران: مخاطب.
- هیوم، دیوید (۱۳۷۷). تحقیق در مبادی اخلاق. ترجمه رضا تقیان ورزنده، تهران: گویا.
- Grotius, Hugoh (2001). *On the law of war ans peace*. Batoche Books.


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني